

شهید سید علی دستغیبی



نام پدر	سید ابراهیم
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۱/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۴/۰۴/۲۰
محل شهادت	رودخانه میمه
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	دوره دبیرستان
مدفن	چاووشی

زندگینامه

زندگینامه شهید

شهید سید علی دستغیبی فرزند سید ابراهیم در سال ۱۳۴۴ در روستای چاوشی در خانواده ای از سادات جلیل القدر از سلاله زهرای اطهر چشم به جهان گشود و دوران کودکی را در دامن پر مهر و محبت پدر و مادر پشت سر گذاشت. در سال ۱۳۴۹ در دبستان علوی چاوشی مشغول به تحصیل شد. در سال ۱۳۵۱ به اتفاق خانواده به شهر خورموج مهاجرت و به ادامه تحصیل پرداخت، دوره دبیرستان که مصادف با انقلاب بود، در تظاهرات علیه شاه تا پیروزی انقلاب شرکت فعال داشت و به رهبر کبیر انقلاب عشق می ورزید. با شروع جنگ تحمیلی، در سال ۱۳۶۰ در بسیج ثبت نام نمود و پس از دوره فشرده سه ماهه آموزش بسیج در اصفهان مستقیماً راهی خط مقدم جبهه شد. در مدت کوتاهی لیاقت و شایستگی خود را به ظهور رسانید و در فاصله سالهای ۶۰ و ۶۱ در عملیات های فتح المبین و رمضان و محرم و عملیات ها و تک های متعدد دیگر شرکت فعال داشت. شجاعت ها و رشادت های ایشان فرماندهان ردهای بالا را بر آن داشت تا ایشان را به عنوان کادر رسمی سپاه پاسداران انتخاب نمایند و از آن پس فرماندهی یکی از گروه های واحد اطلاعات عملیات را به عهده وی گذاشتند. در این مدت بارها تا قلب دشمن پیش رفت و اطلاعات مفید در اختیار فرماندهان رده های بالاتر قرار می داد و آنها را به تحسین و امید داشت. در اردیبهشت سال ۶۴ بنا به اصرار والدین از دواج نمود، اما عشق و علاقه و میل مفرط به جبهه ها باعث گردید پس از ازدواجش راهی منطقه جنگی شود. اما به دلیل پافشاری فرماندهان بالا ایشان مجبور شد برای مدت یک ماه که مصادف بود با ماه مبارک رمضان به نزد خانواده مراجعت نماید. پس از پایان ماه رمضان بلافاصله راهی جبهه ها گردید، گویا دنبال گم کرده ای بود تا اینکه در عملیات قدس ۳ چون گذشته در خط مقدم با شجاعت و رشادتی تمام به قلب سپاه نابکار دشمن یعنی یورش برد و در همین عملیات بود که گویا دستی از غیب ایشان را از دیده ها پنهان ساخت و پس از ۱۵ سال هجران و فراق پیکر پاک و مطهرش در تاریخ ۲۳/۱۱/۷۸ تشییع و در جوار مرقد مطهر شهدای چاوشی به خاک سپرده شد.

شاد و راهش پر رهرو باد.

سجایای اخلاقی شهید

با اینکه شش سال از من بزرگتر بود ولی ارتباط خوبی با هم داشتیم و با توجه به اختلاف سنی ایشان به عنوان معلم در درسها به من کمک می کرد. او جهت یاد گیری قرآن به مکتب و نزد سید غلامحسین علوی می رفت و در هنگام بازگشت از جبهه، کلاسهای قرآن و احکام، برای بچه های محل راه می انداخت.

ایشان به جهات ایمان و تقوایی که داشتند احساس مسئولیت می کرد و بارها دیده شده بود و رزمندگانی که در جنگ شرکت داشتند، می دیدند سید علی با خستگی جسمی که داشت تا آنجا که می توانست سلاحهای عظیمی بر دوش گرفته و از خط مقدم به سمت عقب با خود به همراه داشت.

می گفتند: سید علی این چه کاری است که می کنی؟ می گفت: این ثروتها را باد نیاورده بلکه با خون شهدا به دست آمده است. ما از روز اول جنگ چقدر حتی از سلاح دستی در مضيقه بودیم و ممکن است بعداً هم این مشکل را پیدا بکنیم و هر حال یک اسلحه هم یک اسلحه است می گفت: من به چشم خود دیده ام یک اسلحه ساده دستی توانسته عده زیادی از نیروهای خودی را نجات دهد و یا تعداد زیادی از نیروهای دشمن را تسلیم و به اسارت وادار

نماید. من اگر اسلحه ای را بدین گونه و به این زحمت با خود جمع می کنم برای این است ارزش او را بیش از شما درک کرده ام.

وی به لباس سبز سپاه علاقه شدید داشت. به طوری که تعریف می کردند شهید در عملیات آخر با همان لباس به شهادت رسیدند و هر چه که فرماندهان و همزمان اصرار بر آن داشته که لباس سبز از تن بیرون بیاورد قبول نمی کرد. دست آخر به دلیل آن که دوست داشت با لباس سبز امام حسین (ع) و با همان آرم مقدس سپاه به ندای حق لبیک بگوید و به درجه رفیع شهادت برسد، که چنین نیز شد.

معرفی پدر و مادر [۱]

حاج ابراهیم دستغیبی درست شوکت فرزند سید علی و پدر شهید دستغیبی از پدری بنام سیدعلی و مادری بنام بی بی مریم فرزند حاج سید علی (بن سیدمحمد صادق) در سال ۱۳۱۰ پا به عرصه وجود نهاد، دوران خردسالی را در دامان پدر و مادر پشت سر گذاشت نظر به اینکه در آن دوران مدرسه نبود در مکتب خانه نزدعموهای خود سیدجعفر و سید مصطفی قرآن و خواندن و نوشتن آموخت. اداره این خانواده در شرایط سخت خشکسالی ها با کمی در آمد از راه دامداری و کشاورزی این منطقه محروم بسیار مشکل بود. سید ابراهیم مجبور شد تا مثل بقیه رنج غربت را بپذیرد و مدت ۸ ماه در سال ۱۳۳۰ در کویت به قصد کار و کسب در آمد مشغول شد. اما در اثر نبودن کار به وطن بازگشت و در سال ۱۳۳۹ با دختر خاله و عمو زاده اش به نام بی بی حلیمه فرزند سید رضاعلی رضوی دشتی ازدواج کرد.

سید ابراهیم پس از ازدواج هر چند زندگی مستقلی برای خود داشت اما در کارهای کشاورزی همه با هم بودند. سید ابراهیم فقط برای مدت ۷ تا ۱۰ ماه در شیر و خورشید (صلیب سرخ جهانی) مشغول کار بود و بقیه ایام مجبور بود به کارهای باغ و کشاورزی بپردازد.

در این سال ها تعداد فرزندان سید ابراهیم به سه تن بنام های بی بی زلیخا و سیدعلی و بی بی فاطمه رسیده بود. ایشان مجبور شد تا جهت تأمین معاش راهی ابوظبی شود و حدود ۴ سال متوالی (از سال ۴۸ تا ۵۱) دوری وطن را اختیار کند. پس از بازگشت در جمع خانواده با توصیه برادرش سید غلامحسین دستغیبی که در آن سالها در خارج مشغول به کار بودند، تیرماه ۱۳۵۱ در شرکت نفت، اسکله بارگیری نفت به عنوان کارگر مشغول به کار شدند که با مشغول به کار شدن ایشان در این کار تا حدودی وضعیت زندگی نسبت به سابق بهتر شد و محل سکونت خود را از چاوشی به خورموج انتقال داد.

از خانواده سید ابراهیم، سیدعلی که جثه ای ریز اما روحیه ای عظیم داشت با عزمی راسخ با خیلی از مشتاقان به دریای خروشان که در مقابل دشمن ایستاده بودند پیوست و تا زمان شهادت از پای نشست و جبهه را رها نکرد. پدر و مادر، جوان خود را به ازدواج تشویق می کردند ولی ایشان نمی پذیرفتند زیرا جوان می گفت: من متعلق به خودم نیستم و می خواهم بدون قید و بند باشم. اما با اصرار و پافشاری والدین تن به ازدواج داد و با بی بی فاطمه دستغیبی دختر عمویش ازدواج کرد و بیشتر از یک ماه در منزل نماند زیرا امر مهمتری در پیش داشت و آن دفاع از حریم اسلام بود که به دست دشمن به خطر افتاده بود. سید ابراهیم پس از ۲۵ سال بازنشسته شدند.

بی بی حلیمه مادر شهید سیدعلی دستغیبی زنی کم نظیر، شجاع، فداکار و همواره در مقابل حوادث ناگوار مردانه می ایستاد و خم به برو نمی آورد. همانطوری که قبلاً اشاره شد ایشان در طول زندگی برای همسرش سید ابراهیم زنی تمام عیار و نادر بودند که تمام امور زندگی از تربیت و تعلیم فرزندان و ساخت و سازهای ساختمانی عهده دار بودند و این از الطاف خداوندی است که همه اینچنین برای سید ابراهیم رقم خورد. بی بی حلیمه پس از واقعه مفقودالاثر شدن سید علی تا پیدا شدن جسد ایشان که حدود ۱۵ سال طول کشید در این مدت طولانی انتظار و فراق که تحمل آن کار آسانی نیست و هر قدرتمندی را از پای درمی آورد بخاطر خدا خم به ابروی خود نمی آورد و همواره قوت قلبی برای خانواده شهدا بود. وی زنی بود که در رفع گرفتاریها یار و غمخوار مردم و فامیل بود. ++. اختلاف خانواده ها را تا آنجا که ممکن بود به صلح و صفا تبدیل می کرد.

بی بی حلیمه آخرالعمر به درد چشم مبتلا شد و پس از چند سال تحمل درد و رنج بدرود حیات گفت و در کنار فرزندش شهید سیدعلی دستغیبی در روستای چاوشی آرمید , خدایش رحمت کناد و با ائمه طاهرینش محشور گرداند.

۲- گردآورنده مطالب جناب آقای سیدحبیب الله علوی می باشند.

وصیت نامه

باسلام و درود فراوان به حضرت مهدی (عج) دوازدهمین کوكب آسمان ولایت و امامت و نائب بر حقش امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام و درود به ارواح طیبه شهیدان اسلام از صدر تا کنون و مفقودین و اسیران و مجروحین و معلولین و خانواده معظم آنان . خدایا ما را مدیون خون این عزیزان شهید ممیران ، سخنانم را با این آیه صریح قرآن که می فرماید (و قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين الله) مقابله کنید با کافران تا زمانی که هیچ گونه فتنه ای در دنیا نباشد.

اکنون وظیفه خود دانستم به عنوان یک پاسدار که گفتم هـ_____مان لباس سبز که در واقع سرخ و خونین می باشد به جبهه بیایم . به عنوان یک فرد مسلمان که وظیفه اسلامی و الهی ام مرا به این امر خیر دعوت نموده و من هم با کمال خوشبختی در این جهاد فی سبیل الله بدون هیچ فشار و سر سختی فقط اگر خدا قبول کند برای رضای خدا و یاری دین حق به فرمانده کل قوایم خمینی روح خدا شرکت نموده ام تا اینکه به تمام ابر قدرتها و نوکران دست نشانده آنان امثال صدام و این گروهکهای منافق و ... بفهمانم که اگر بعد از ۱۴۰۰ سال که از این اسلام عزیز خبری نبوده و یا اگر هم اسلامی بوده فقط در یک نماز خواندن که آن هم یک دسته انسانهایی قلیل آن را بجا می آورند خلاصه شده بود .

اما اکنون به یاری انقلاب خداوند بزرگ دست توانای رهبر عزیزمان این فرزند زهرا می رود تا انشا الله این انقلاب را به صاحب اصلی آن که صاحب عصر می باشد بسپارد و محضر حضرتش عرض کنیم که ما بعد از ۱۴۰۰ سال خوار و ذلیل بوده و هر کس توانایی داشت به ما تجاوز می کرد و ما در این مدت بی یار و یاور بوده ایم و می خواهیم که انتقام خون عزیزانمان را از این خدا بی خبران بگیریم انشاالله .

و اما شما ای امت بیدار و همیشه در صحنه اکنون که خداوند قادر و متعال در این زمان بر ما منت گذاشت که این چنین رهبری از بین ما انتخاب نموده که ما را از گمراهی و بد بختی نجات داد باید همه ساعات و و دقایق و ثانیه ها را شکر گذار خدا باشیم قدر این امام را بدانیم که اگر خدای ناکرده از بین ما رفت دیگر پشیمانی سودی ندارد.

یک خاطره از یکی از علما قم برایتان می گویم ایشان می گفت : زمانی که امام در بیمارستان قلب تهران بستری بودند یک شب خواب دیدم که آسمان شکاف خورد و از این شکاف چند فرشته آمدند پایین و امام را برداشتند و به بالا بردند در همین وقت از نقشه ایران دست ها بالا رفت و دعا کردند و گریه وزاری نمودند و در همین موقع بود که امام را دوباره آوردند پایین و خود رفتند و ما باید از این مسائل عبرت بگیریم و نباید به همین زودی فراموش کنیم . ان شاء الله که ملت ایران امام را تنها نمی گذارد همینطور که در عمل نیز نشان داده اند .

و ای ملت عزیز بدانید که خداوند به قول شهید مظلوم بهشتی ((بهشت را به بها می دهند نه به بهانه)) هر انسانی که مسلمان است باید در زندگیش یک بار امتحان شود در این مورد قرآن کریم صریحاً می فرماید ((یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلاه إن الله مع الصابرين)) و به خانواده معظم خود سفارش می کنم که در مرگم ناراحتی نکنید و امیدوارم که پدر و مادرم و همسرم و خواهرانم و برادرانم مرا ببخشند و حلالم نمایند امیدوارم خدا به شما صبر عطا نماید .

پیام من به شما این است که ستون دین را مستحکم کنید که دوام و تداوم اسلام ما نماز است . و در آخر عرض می کنم که اگر کسی از بنده حقیر طلبکار است برود و از خانواده ام بگیرد و اگر کسی از دست من ناراحتی دیده مرا حلال کند .

مصاحبه

مصاحبه با پدر شهید

او در منزل خیلی خوش اخلاق خوش طبع و در عین حال مودب بود. در خانه کارهای مربوط به بیرون را انجام می داد و علاوه بر کارهای بیرون کارهای داخل منزل را هم انجام می داد. در ماه رمضان اواخر شبها در مسجد احیا بودند و قبل از سحر از مسجد بر می گشت چون ما خواب بودیم ایشان سحری را آماده و بعد ما را صدا می کرد و پای سفره آماده می نشستیم.

ایشان فرزند دوم من بود. در حالی که ازدواج کرده بود من در اوائل بدلیل اینکه سنش کم بود با جبهه رفتنش مخالف بودم ولی ذاتا دلم خیلی می خواست به جبهه برود. در کل به مدت ۴ سال در جبهه بود. من در جزیره خارگ در شرکت نفت بوده و در آن جبهه شرکت داشتم. یکی از دوستان او را به بسیج شهرستان برد. از آنجا که یکی از آشنایان اسم او را در آنجا دیده بود به من گفت، و بعد از طریق بنیاد شهید به من ابلاغ شد.

احساس وصف ناشدنی داشتم. مانند اغلب پدر و مادر شهیدان از آنکه فرزندم به شهر و دیار خود باز می گشت خوشحال و در عین حال گریان بودم. وی بیشتر به مسجد جامع و میرزا می رفت و ایشان درباره فرایض دینی خلوص خاصی داشتند خصوصا در پیا داشتن نماز اول وقت.

یکی از جوانان نمونه از حیث اخلاق و رفتار بسندیده بود. در انجام فرایض دینی بسیار مقید و نسبت به اخلاق اسلامی و رهبر انقلاب اسلامی علاقه مند و نسبت به ارزشهای اسلامی بسیار پایبند و تاجا که ممکن بود از هر گونه پشتیبانی و کمک دریغ نمی نمود. ایشان گرچه از حیث جثه کوتاه قد ولی کم توان و کم سن و سال بود. با احساس مسئولیتی که در او وجود داشت به عنوان بسیجی در خیل رزمندگان اسلام قرار گرفت. هر چند ماه یک بار و برای چند روز جهت دیدار با پدر و مادرش و اقوام به زادگاهش بازمی گشت.

سعی داشت در عملیات بطور مستقیم در خط مقدم حضور داشته باشد. ایشان شجاعت و شهامت را از اجدادش به ارث داشت. بدون ترس و واهمه علیه دشمنان اسلام مبارزه می کرد و مدتی در لباس بسیج و بعد به عنوان پاسدار در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان کادر رسمی مشغول انجام وظیفه شد. ایشان بنا به اصرار و پافشاری پدر و مادر که فرزند خود را در لباس دامادی بیند و هر چند تمایلی به ازدواج نداشت، با دختر عمویش ازدواج کرد. فقط یک ماه نزد خانواده خود بود و تمام عشق و علاقه اش جبهه و جنگ بود و یک لحظه آرام و قرار نداشت و یادم می آید در سال ۶۵ منطقه مادر و واحد تعمیر و نگهداری بود. روزی از روزها به اتفاق چندتن از رزمندگان برای دیداریکی از پاسداران که جای او را به درستی نمی دانستم و به جستجو پرداختیم.

در یکی از واحدها پاسداری بود که او را نمی شناختم. او از ما برای خوردن چای دعوت کرد نشستیم. از من سولاتی کرد و اسم و رسم مرا پرسید که، کجا سکونت داری همه را پاسخ دادم. بعداً گفتم: شما خودتان را معرفی کنید؟ ایشان خود را معرفی کرد و گفت من در سپاه پاسداران شهرستان گناوه مشغول خدمت می باشم. پرسیدم با شهید دستغیبی چه نسبتی دارید؟ گفت: با پدرش پسر عمو و پسر خاله و مادرش هم دختر عمه ام می باشد. گفتم شما با سید علی دستغیبی چه آشنایی داری ایشان توضیح دادند: که ما با هم بودیم اخلاق و رفتار پسندیده اش مرا تحت تاثیر و مجذوب خود ساخته بود از عبادتش از شب زنده داری هایش از دعا و قرآنش از رشادت و شهامت در یک کلام ایمان و تقوایش این خصوصیات در شهید سید علی جمع شده بود می گفت در تمام ایام شب بیدار و مشغول طاعت و عبادت و یا قرآن و دعا و یا مشغول مطالعه کتابهای مختلف خصوصاً کتب شهید مطهری و شهید دستغیب و... بود که مانند شهید دستغیبی کم می توانیم پیدا کنیم متأسفانه پس از گذشت زمان نام این پاسدار عزیز را فراموش کرده ام.

یادم می آید روزی جهت دیدن شهید دستغیبی به منزل پدرش حاج سید ابراهیم دستغیبی رفته بودم مادرش دختر عمه ام می باشد از او می خواست که به کاری خود را مشغول کند. که این آرزوی هر پدر و مادری است که نگران آینده فرزندانشان باشند. ایشان در جواب می گفت: مهمترین کار امروز حضور در جبهه های جنگ و دفاع از حریم اسلام است. و می گفت: اسرار شما در من تاثیری ندارد تا زمانی که دشمن را از خاک و حریم ایران اسلامی بیرون نکرده ام خواب و شغل بر من حرام است و در یک کلام می گفت: چه افتخار و چه کاری از این بالاتر که ما اسلحه به دست از ناموس خود دفاع کنیم. راستی همچنین است که این شهید و دیگر شهدا اسلام با خود عهد بسته بودند.



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر